

کارکردگرائی عرفان و معنویت در هزاره سوم

<"xml encoding="UTF-8?">

عرفان نگاه به رویه و لایه ی ملکوتی و باطنی عالم و آدم است که هم «حقیقت» را به انسان می شناساند و هم راه رسیدن به حقیقت را به آدمی می نمایاند؛ یعنی «شناختن» شهودی و کشفی و «شدن» سلوکی و باطنی که به شناخت توحید ناب و شدن «موحد کامل» می انجامد؛ چه این که اس و اساس عرفان دو مقوله است: یکی توحید و دیگری موحد (انسان کامل) در مقدمه ی قیصری بر شرح «فصوص الحکم» نیز آمده است که: «اعلم ایدک الله ان الوصول الى الله سبحانه قسمان؛ علمی و عملی و اما العملی مشروط بالعلمی» و در نتیجه، عارف نیز کسی است که به آن سوی عالم وجود راه یافته و بین «این جا» و «آن جا»؛ یعنی جهان شهادت و غیب پیوند زده است و «ملکوت» نظام هستی را دیده و به مقام و منزلت «یقین» بار یافته است؛ آن چنان که آیه ی 75 سوره ی انعام بیان گر این مقام بلند عرفان علمی و عملی است. پس خروج از عالم کثرت و دخول به عالم وحدت، عرفان است و عارف همه ی لایه ها و سطوح هستی را پس از شناخت درمی نوردد تا به «درگاه» و سپس «بارگاه» قدس ربوبی برسد. شیخ الرئیس ابوعلی سینا در اشارات و تنبیهاتش به ترتیب در نمط نهم و نمط هشتم دو نکته ی بسیار وزین و عمیقی را مطرح نموده است؛ نکته ی اول: «والمتصرف بفکره الى قدس الجبروت شروق نور الحق فی سره یخص باسم العارف»؛ یعنی انصراف مالک از جهان ماده و کشاندن عقل و اندیشه اش به سوی عالم قدس جبروت، با هدف قرار گرفتن در پرتو اشراق و نور الهی و تجلیات ربوبی در باطن وجودش. پس تحول و تصرف از یک جهت و انصراف و انقطاع از جهت دیگر، منشا سیر روحانی و عروج ملکوتی انسان به سوی حقیقت حقائق می شود تا آدمی انوار قدس ربوبی را در جان و درونش متبلور سازد.

نکته ی دوم: «العارفون المنزهون، اذا وضع عنهم درن مقارنة البدن وانفکوا عن الشواغل؛ خلصوا الى عالم القدس والسعادة، وانقشوا بالکمال الاعلی و حصلت لهم اللذة العلیا و قد عرفتها»؛ یعنی عرفان در حقیقت، نزاهت از عالم ناسوت و طهارت ظاهر و باطنی و تزکیه ی نفس و درون و جدایی از شواغل مادی و سیر به سوی عالم قدس و سعادت است تا این که با رسیدن به باطن، مراحل و درک مدارج کمال، به تدریج «لذت حقیقی» که همانا قرب الهی و مقام وصال معبود و لقای محبوب است، حاصل گردد که عارف جز راه حق اراده نمی کند و جز به دیدار دلبر و دلداری نمی اندیشد: «العارف یرید الحق الاول» تا چنین عارفی آئینه ی تمام نمای صورت حق گردد که «صار سره مرآة بحلوه محاذیا بها شطر الحق و درت علیه اللذات».

پس در این صورت، عرفان همان خداشناسی حضوری و مشهودی و خداپرستی باطنی و حقیقی می باشد و در نهایت «فناء فی الله و بقاء بالله» است؛ یعنی از خود رهیدن و به خدا رسیدن؛ از خاک تا فوق افلاک سیر کردن؛ از من سفلی به سوی من علوی و از «انا» تا «عنده» سیر نمودن؛ و این عرفان مبتنی بر سه اصل اصیل و مهم است که عبارتند از: خودآگاهی، خودشناسی یا معرفت نفس؛ خود نقدی، نظارت بر خویشتن یا محاسبت نفس؛ و خودنگهداری، مدیریت بر خود یا مراقبت نفس.

و چه زیبا از مولی الموحدین، امام العارفین علی (علیه السلام) در میزان الحکمه آمده که: «العارف من عرف نفسه فاعتقها و نزهها عن کل ما یبعدها و یوبقها» و به تعبیر استاد شهید مطهری در کتاب آشنایی با علوم

اسلامی: «از نظر عرفا، معرفة الله، معرفت همه چیز است، همه چیز در پرتو معرفة الله و از وجهه ی توحیدی باید شناخته شود و این گونه شناسایی فرع بر معرفة الله است ... کمال فطری و ترقب انسان از نظر حکیم در «فهمیدن» است و کمال و فطرت و ترقب انسان از نظر عارف در «رسیدن» است.» پس نگاه عالم و عمل عارف «خدایی» است و در همه چیز و با همه چیز خدا را می بیند که اول و آخر و ظاهر و باطن، اوست و به بیان دیگر، «رنگ خدایی» و «بوی خدایی» دارد .

خاستگاه عرفان اسلامی

می توان مثل همه ی مورخین و سطحی نگران، تنها با رویکردی تاریخی و نقلی به خاستگاه و ریشه های عرفان بنگریم و در نتیجه، عرفان اسلامی را عرفانی وارداتی و بیگانه از مسیحیت و یهودیت و زرتشت و هندوی و ... بدانیم و یا حداکثر تلفیقی و ترکیبی از آموزه های اسلامی؛ مانند زهد، صبر، توکل، محبت، عبادت و ... با عرفان های بشری: الحدوث، چون بودایی و فلوطینی و الهی الحدوث، چون یهودی و مسیحی و زرتشتی، آن هم دین هایی که در سیر تحولی و تطوری خویش دستخوش تحریف لفظی و معنوی قرار گرفتند، قلمداد کنیم . و یا در یک نگاه افراطی و متحجرانه، اسلام را با عرفان، کاملاً بیگانه و نامحرم دانسته و هیچ نسبتی بین اسلام و عرفان قائل نباشیم .

می توان با نگاهی درون دینی و پویا و نیم نگاهی به تاریخ تحول و تکامل عرفان در گستره ی زمان، سرچشمه های اصلی و زمینه های واقعی عرفان را آموزه های دینی و اسلامی بدانیم و در عین حال بهره وری عرفان اسلامی از عرفان های دیگر را در بستر تکاملی اش نادیده نیاگیریم . سپس از اصالت، استقلال و هویت واقعی عرفان اسلامی دفاع کنیم و عرفان را درونی و محرم با تعالیم اسلامی بدانیم، نه بیرونی و نامحرم و در نتیجه، نگاه خویش را نقد و دید خود را تاویل نماییم؛ چه این که اسلام بنا بر آیات کریمه ی سوره لقمان «تبیانا لكل شیء» و سوره ی حج «من الناس من یجادل فی الله بغیر علم و لا هدی و لا کتاب منیر» دین جامع و فراگیری است که در تفاسیر مختلف به علوم تجربی و عقلی و باطنی و وحیانی تفسیر شده است که «بغیر علم» علوم حسی و عقلی، و «لاهدی» علوم انفسی و باطنی و «ولا کتاب منیر» معرفت خاص وحیانی را شامل می شود .

سرچشمه های اصلی عرفان در فرهنگ اسلام و زمینه های پیدایش و گسترش و تولد و تکامل آن در مفاهیم و مقوله هایی؛ چون توحید، خودشناسی، زهدورزی، تقوای الهی با همه ی مراتبش، ایمان و عمل صالح، یقین، توکل، تفویض، تبطل و ... باید جست وجو شود تا اصالت و استقلال و غنای عرفان اسلامی، خود را نشان داده و حفظ و صیانت گردد و پویابخش و تعهدآور و نورانیت دهنده و سازنده ی اسلام ناب جلوه گر شود . اگرچه تاثیرپذیری «تصوف اسلامی» به معنای تاریخی و مصطلح آن در اصول و امهات و حتی سیر و سلوک عملی اش از تعالیم ادیان یهودی بخصوص مسیحی و مکاتب نوافلاطونیان، هندیان، ایران و یونان باستان را نیز نباید انکار کرد؛ اما در عین حال «تاثیرگذاری» تعالیم اسلامی بر عرفان و تصوف غربی و شرقی را نیز نباید از نظر دور داشت به هر تقدیر علل رشد و گسترش عرفان اسلامی را می توان در مقوله های تعالیم قرآنی، تعالیم نبوی و سنت و سیره ی نبوی و علوی، آمیختگی دین و دینداری و اسلام با ذوق و محبت و عشق و شوق به عنوان عامل سیر انسان به سوی عرفان، تعالیم خاص علی (ع) در نهج البلاغه و احادیث و روایات منقول از آن امام همام و سیره ی عملی آن حضرت در عبودیت، زهد، محبت ورزی و هم چنین دنیاگریزی مسلمانان بخصوص انزجار آن ها از دنیا پس از دیدن دنیاطلبی و تجمل گرایی های امویان و عباسیان، بیان حقائق معنوی و عرفانی توسط جمعی که

تربیت یافته ی مکتب اهل بیت بودند و تغییر و تحولات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در جوامع اسلامی بخصوص در دوران حاکمیت اموی و عباسی و در ایران در جریان حمله ی مغول و تاتار و ... تنظیم و تبیین کرد .

عرفان در بستر مذهبی شیعی و اهل سنت

در بحث روند تاریخی عرفان و تصوف در جهان اسلام به دو نکته از مرحوم استاد علامه طباطبایی (رض) که در جلد اول و یازدهم تفسیر المیزان آمده، اشاره کنم: اول این که «سلسله های طریقت از میان اهل تسنن شروع شد و پس از آشنایی با تعالیم اهل بیت (علیهم السلام) معارف اعتقادی و عملی ایشان، ترکیبی از حقائق راستین و امور غیرحق را تشکیل داد . روح تشیع در مطالب عرفانی این گروه ها دمیده شده بود؛ لیکن مانند روحی که در پیکر آفت دیده ای جای گزیند و نتواند برخی از کمالات درونی خود را به طوری که شاید و باید، از آن ظهور بدهد . از این رو سران طریقت دست به بیان دستورات گوناگونی زدند که سابقه ای در دین نداشت و به دنبال این مساله، جدایی طریقت از شریعت طرح گردید . مشی و طریق عرفانی و معنوی حتی اقلیت شیعه نیز به سبب تاثیر چنین اکثریتی در اجتماع، تحت الشعاع مشی و روش اهل سنت قرار گرفت و عرفان شیعی نیز به رنگ طریقت اهل تسنن در آمد .»

دومین نکته آن است که در قرون اخیر، یعنی از قرن دهم هجری به این طرف، عرفان شیعه به تدریج به سرچشمه های اصیل خود بازگشت و در مشی عرفانی، خود را تابع محض اهل بیت (علیهم السلام) قرار داد . ناگفته نماند که پس از تفکیک عرفان شیعی از عرفان اهل تسنن، هم در تفسیر اصول و امهات و هم در التزام به شریعت و طریق سیر و سلوک عملی، باید گفت که اینک آسیب ها و آفات نظری و عملی، عرفان ناب اسلامی را تهدید می کند و طرح اسلام عرفانی با نظر گوهر و صدف دین، مقوله «حیرت» ، معنویت گرایی بدون معرفت و عقاید و اخلاق عملی، معنویت گرایی بدون التزام به شریعت و ... از جمله آفات و خطراتی است که به سوی عرفان اصیل اسلامی خیزش برداشته و عرفان سکولار، اخلاق سکولار و معنویت بدون شریعت را تبلیغ و ترویج می نماید که باید خبرگان و اهل طریقت واقعی و دین شناسان و عرفان شناسان با منطق قوی و برهان قوییم به نقد و پاسخ گویی بپردازند که البته این نقد صورت گرفته است؛ لکن باید بیش تر شده و توسعه یابد تا نسل جوان جامعه دچار انحراف و خبط و خطا نشود .

شاخص های عرفان اسلامی

معرفت اسلامی، گرایش عالمانه و آگاهانه و متعهدانه به آموزه های اسلامی در حوزه های نظری و عملی و نیز عرفان را در نظام در هم تنیده ی عقاید و اخلاق و احکام دینی دیدن؛ از جمله شاخص های عرفان اسلامی است؛ لکن در یک تقسیم و ترتیب واقعی و حقیقی مولفه ها و شاخص هایی را می توان برای آن برشمرد که عبارتند از:

1 - قرآن محوری و وحی گرایی؛

2 - سنت و سیره محوری؛ یعنی اقتدا به پیامبر اکرم (ص) و ائمه ی معصومین (علیهم السلام) با شناخت آموزه های نبوی و علوی و صادقی و مهدوی و عرفان را در ساحت های علمی و عینی با آن ها و در آن ها دیدن و پایبندی عملی و التزام رفتاری؛

3 - التزام به شریعت که از انجام واجبات و ترک محرمات آغاز می شود تا درک کردن اطوار و انوار و اسرار شریعت و طریقت و حقیقت که در یک خط طولی به هم پيوسته قرار گرفته اند؛

- 4 - طهارت ظاهری و باطنی از طریق «خودشناسی و خودسازی» و عمل به دستور العمل های قرآنی و اهل بیت (ع) که کامل ترین و بهترین و ناب ترین دستورالعمل ها هستند؛
- 5 - مراقبت دائمی از نفس و انسان های وارسته و اهل مراقبه را الگوی خویش قرار دادن؛
- 6 - مسؤولیت گرایی و تعهد پیشه گی در برابر فرد و جامعه و گریز از رهبانیت و انزوا و فردگرایی محض؛
- 7 - «ولایت گرایی ناب» در عرفان که از ارتباط روحی و توسل به اهل بیت (علیهم السلام) آغاز می شود تا به مقام فنای در خدا بیانجامد؛
- 8 - و بالاخره این که، ادب مع الله داشتن؛ یعنی حد نگه داشتن در همه ی احوال و اطوار وجودی و کارها را برای «خدا» و به «یاری خدا» انجام دادن و رنگ و بوی خدایی پیدا کردن .

نسبت عرفان و ریاضت

در نسبت این دو باید مفرداتی، چون «عرفان» و «ریاضت» معنا شود تا نسبت و تعامل آن ها را بهتر بشناسیم . لذا عرفان به معنای رسیدن به مقام خلافت الهی و قرار گرفتن در مرتبه ی تجلیات اسمایی و صفاتی و ذاتی حق تعالی است که البته به نسبت مقام و منزلت عرفا، مراتب و درجاتی پیدا می کند . عرفان به معنای انقطاع از غیر خدا و اتصال به خدا و «خداگونگی» است . این جاست که سوال می شود راه رسیدن به این مرتبه ی الهی و رحمانی چیست و چگونه است؟ و در همین جاست که پای «ریاضت» به میان کشیده می شود؛ چه این که ریاضت در خودشناسی و خودسازی مطرح است . به تعبیر شیخ الرئیس ابوعلی سینا در اشارات و تنبیهات، «ریاضت» به سه هدف دور ساختن غیر حق (چه موانع و آفات درونی و چه موانع و آفات بیرونی)، تابع سازی نفس اماره به نفس مطمئنه تا از توهّمات رهایی یابد و به آزادسازی خویشتن خویش پردازد و نیز لطیف سازی درون خویش یا «خاشع» و نرم کردن ذات فرد نیازمند و متوجه است تا قابلیت تنبه و آگاهی یابی و استعداد پذیرش حالات و بارقه های الهی را پیدا کند . «اول درجات حرکات العارفین ما یسمونه هم الاراده و هو یعتر المستبصر بالیقین البرهانی او الساکن النفس الی العقد الایمان ...» ؛ یعنی عارف با اراده ای قوی به یقین برهانی مستبصر گردد و با ایمان قلبی به مقام «طمأنینه» و «سکینه» برسد . پس کسب مقام تخلیه، تجلیه و تحلیه تا محو و لس و محق یا لطائف سبعة ی عرفانی طبع، نفس، عقل، قلب، سرخفی و اخفی و ... را پشت سر نهادن نیاز به «ریاضت» دارد و عرفان، بخصوص عرفان عملی، ارتباط وثیق و نسبت تام و تمام با ریاضت دارد، لکن کدام ریاضت؟ ریاضت های غیر شرعی یا ریاضت های شرعی؟ اگر به آموزه های دینی و اسلامی بنگریم، «تقوی» که خداشناسی و خدا ترسی و خداپرستی در آن متجلی است، «ریاضت نفس» نامیده شده است، سحر و سهر و زهد و صمت و صوم و ... ریاضت نامیده شده اند و از همه مهم تر انجام واجبات الهی و ترک محرمات ریاضت واقعی است . بنابراین از آن جا که معرفت شهودی محصول عمل است و «سلوک» مقدمه ی شهود و مکتب عرفان، مکتب عملی و سیر و سلوک و مجاهده با نفس - که «جهاد اکبر» نامیده شده با ریاضت در هم تنیده است . پس اجرای برنامه های دقیق و طی طریقت و مراحل و مقامات، اراده و ریاضت قوی می طلبد و «عزم» راستین و «جزم» حقیقی مایه ی «ظفر» و فتوحات غیبی خواهد شد که فرازهایی از خطبه ی 210 نهج البلاغه علی (ع): «قد احیا عقله و امانت نفسه، حتی دق جلیله و لطف غلیظه و برق له لامع کثیر البرق فابان له الطریق و سلک به السبیل ...» دلالت تام و کامل بر نسبت حقیقی و پیوند واقعی بین عرفان و ریاضت دارد .

نتیجه آن که در عرفان اسلامی، انزوا گرایی و رهبانیت محض و ریاضت های غیر عقلانی و غیر شرعی وجود ندارد؛

بلکه ریاضت حقیقی مجاهده با خواهش های نفسانی، ترک گناه و التزام به بایدها و نبایدها و دستورالعمل های سلوکی و تحصیل مقام «یقین» در علم و عمل و از «خود طبیعی» هجرت کردن و به «خود خدایی» رسیدن می باشد که در احکام نورانی اسلام و فقه و شریعت جامع گنجانده شده تا شریعت با ظاهر و باطن و لایه ها و ساحت های خود، انسان سالک را به سرمنزل مقصود برساند .

این نکته را هم باید اضافه کنم که «ریاضت» در عرفان از «ریاضت» در اخلاق عبور می کند؛ یعنی تمرین نفس، مهار نفس و سلطه و مدیریت بر نفس، تا فرد از هواها و امیال نفسانی، دنیایی، بخل، حسادت، دروغ، تهمت، زخم زبان و عیب جوایی و هرزه زبانی، هرزه خوری، هرزه نظری و ... تهی و پاک شود و سپس در وادی عرفان و سیر و سلوک قدم نهد و ریاضت های سلوکی و عرفانی را با توجه به منازل و مراحل و مقامات متحمل شود که در واقع همانا «مراقبت» روح، ریاضت است . به تعبیر مرحوم میرزا علی آقا قاضی طباطبایی از «مراقبه ی صغری» که انجام واجبات، التزام به مستحبات، ترک مکروهات و مشتهیات و ... است تا «مراقبه ی کبری» که توجه تام به خدا و حضور کامل نزد خدای سبحان است .

نکته ای دیگر هم از استاد بزرگوار علامه حسن زاده آملی متذکر شویم که بسیار مفید، ثمر بخش و هشدارآمیز و اندازانگیز است . ایشان در جلد اول هزار و یک کلمه می فرماید: «دائما طاهر باش و به حال خویش ناظر باش و عیوب دیگران را سائر باش . با همه مهربان باش و از همه گریزان باش؛ یعنی با همه باش و بی همه باش . خداشناس باش در هر لباس باش .»

تمایزات عرفان اسلامی و معنویت گرایی شرقی

پرداختن به تمایزات دشوار است و در یک مقاله کوتاه نمی توان حق مطلب را ادا کرد؛ چرا که باید ابتدا از «مکتب بودا»، علل و زمینه های تکوین و تکامل و پیدایش و گسترش آن، اصول و دستورات آن سخن گفت و «عرفان بودایی» را در چرایی و چگونگی اش به تحلیل کشاند و یا اساسا عرفان هندویی از «برهمنیسم و ودانتیسم» باز شناخت و سپس به بودائیسم پرداخت و فرقه های بودایی را که به بازسازی و نقد و تکمیل آیین بودایی برآمده اند، بخصوص «هنیایانا» و «مهایانا» را به اجمال معرفی کرد و پس از آن به بررسی ریشه های گسترش عرفان بودایی اهتمام ورزید . اما به اجمال می توان گفت «بودا» در اثر یک تحول درونی و روحی، با دیدن چهار صحنه ی «پیرمرد»، «بیمار»، «مرده» و «درویش» از زندگی آرام و تجملی و مقام و سلطنت آینده اش دست شست و در دو مرحله (اول هفت سال، دوم سه سال) به ریاضت پرداخت تا به مقام «بودهی» و کشف رسید و با نائل شدن به «نیروانا» ضمن این که زهدورزی، خلوت نشینی و درویشی به دست آورد، به حقایق هم دست پیدا کرد که از جمله آن هاست که به موارد ذیل اشاره کرد:

1 - نیکی از نیکی و بدی از بدی زائیده می شود (اصل سنخیت) ؛ 2 - جهان را آغاز و انجاست (اصل فاعلیت و غائییت) ؛ 3 - همه چیز در جهان در حال تغییر و حدوث است (اصل تغییر و دگرگونی) ؛ 4 - جهان را کردگاری است که وحدت عمومی و جهانی را در جهان حکمفرما نمود (اصل وحدت در جهان) ؛ 5 - آرامش و سکونت و سعادت آدمی زمانی است که از «من» بگذرد (اصل عدم خودخواهی و من گریزی) ؛ 6 - خروج از رنج (رنج گریزی) ؛ که این اصل خود عبارت است از شناخت ناپایداری جهان (فناپذیری عالم)، دروغین بودن تن و عبور از آن و این که زندگی رنج است و باید با توجه به چهار حقیقت شناخت رنج ها یا رنج شناسی (تولد، پیری، بیماری و مرگ)، ریشه شناسی رنج، رنج گریزی و دست آخرشناخت اسباب و وسایلی که انسان را از رنج می رهند؛ مثل نظر، نیت، سخن،

کردار راست، معاش از راه راست، سعی و عمل در راه راست، اندیشه و تفکر درست، تمرکز ذهن در معنای درستی و ... از آن رهایی یافت .

ایدئولوژی «بودا» بر «لا» امور سلبی و منفی قرار گرفته است، مثل این که جانوران را نیازارید، دزدی نکنید، دروغ نگوئید، زنا نکنید، غیبت و عیب جویی نکنید، خودخواهی نکنید، کینه توزی نکنید و جاهل نباشید و البته بودا به بازسازی و اصلاح در آیین ها و مکاتب گذشته ی برهمنیسم و ودانتیسم نیز پرداخت؛ یعنی اصلاح گرا بود؛ مثل نفی نذر و قربانی در برابر خدایان وهمی، نفی واسطه ها (برهماییان) در انجام دادن اعمال، رجعت دادن آدمیان از تعدد به وحدت در پرستش، بازگشت به خویشستن دادن انسان ها، نفی طبقات (کاست ها) اجتماعی و ... لذا با توجه به رویکرد اجمالی به «مکتب بودا» ، در گسترش این مکتب می توان به این علل و ریشه ها اشاره کرد که:

- مکتب بودا بسیار ساده و از نظر عملی آسان است (نباید های بسیار کم و مشخص دارد) ؛
- مکتب «منفی» است؛ یعنی دستور به «پرهیز» دارد، نه «ستیز» و انجام اعمال و افعال؛
- این مکتب اصلاحاتی در بازسازی مکتب های هندویی انجام داده است؛
- زهدگرایی و ریاضت پیشگی فردی و شخصی (زهد منفی و سلبی) در آن وجود داشته است؛
- با ظالمان و مستبدان حاکم بر جهان درگیری نداشته است (مسئولیت گریزی اجتماعی و سیاسی) ؛
- در اصلاح جان، مدل اجتماعی و مدیریتی خاص ارائه نداده و در نتیجه برای سیاست های حاکم جهانی خطری نداشته است .

در این جا به مطلبی از استاد علامه طباطبایی (رض) که در مجموعه ی رسائل در خصوص عرفان های هندی، مسیحی و مجوسی آمده است و در تحلیل ریشه های توسعه و گسترش آیین بودا به کار می آید، اشاره می کنم . ایشان می فرماید:

«دستوراتی که عرفان های هندی، مسیحی، مجوسی برای سالکان و پیروان خود بیان می کنند، حالت سلبی و منفی دارند . به بیان دیگر، دستورات و فرامین آن ها، دستور به پرهیز و دوری از اوصاف و افعالی خاص است . انسان برای اوج گرفتن و تعالی یافتن باید خود را با تکیه بر فرامین این آیین ها از امور متعدد و بسیاری، محروم سازد، بدون آن که امکان جایگزینی اعمال مشروعی که با تعالی او تعارضی ندارند، مورد توجه و امر قرار گرفته باشد؛ در حالی که در عرفان اسلامی هم جنبه های سلبی و منفی وجود دارد و نیز دستوراتی در محروم ساختن نفس از اعمال و اوصاف خاصی صادر شده است و هم جنبه ی ایجابی و مثبت موجود است که با تکیه بر امور معنوی و مادی به اشباع نیازها و تامین خواسته های مشروع و جبران خلاهای وجودی می پردازد . عرفان اسلام، هم پیرایش است و هم آرایش؛ برای مثال در عین حال که دستور به پرهیز از روابط نامشروع می دهد؛ لیکن از طرف دیگر، راه مشروع تامین نیاز جسمانی را روشن می کند» .

از دلایل و ریشه های گسترش مکتب بودایی این است که عرفان بودایی دارای ریاضت های شاقه ی شرعی در دو بعد باید ها و نبایدها یا گرایش و گریز و یا اثبات و سلب توأمان نیست و لذا برای کسانی که به دنبال عرفانی آسان و سلبی و حتی عرفان های منهای خدا و شریعت می گردند، دارای جذابیت مخصوص به خود است و با اعمال و رفتارهای متناقض آن ها سازگاری دارد .

اما ریشه ای که می شود برای گسترش آیین بودایی در ایران ذکر کرد این است که با توجه به شریعت محوری عرفان اسلامی در ایران و ریاضت های شرعی در بعد واجبات و محرمات می باشد و عرفان بودایی با لابلایی گری و سوء استفاده های اخلاقی سازگاری داشته و این که عرفان بودایی منهای سیاست است و با تز جدایی دین از

سیاست همخوانی دارد، این آیین در ایران گسترش یافته و ترویج می شود .

دورنمای عرفان در عصر حاضر

تحلیل فلسفی جهان و تحصیل و تبیین مولفه های بنیادین فرهنگ و معرفت جهانی بخصوص چالش های جدی بین واقعیت های روبنایی و حقائق زیربنایی در غرب که با یک رویکرد غرب شناسانه در ساحت های مختلف تاریخی، علمی، فلسفی و اجتماعی ممکن خواهد بود، نشان می دهد که جایگاه «دین» ، اخلاق و معنویت در دنیای کنونی چگونه است و غرب با تجارب فرهنگی و فلسفی و اجتماعی اش در طول چهار قرن چگونه برخورد خواهد کرد؟ که البته نه تنها این پرسش و پاسخ ها بسیار جدی خواهند بود؛ بلکه چند مولفه مهم وجود دارد که دورنمای معنویت خواهی و عرفان گرایی را در قرن 21 بخصوص جهان غرب بهتر و بیش تر نشان خواهد داد: اول این که دین گرایی فطری انسان هاست و نمی توان با آن مبارزه کرد و مبارزاتی که در گذشته با دین و در قالب های ماتریالیستی و امانیستی صورت گرفته، مبارزه ای بیهوده بوده است .

دوم این که معنویت خواهی، نیاز وجودی و عرفان، گرایش درونی انسان است که می توان آن را مهجور کرد؛ لکن نابود شدنی و محوپذیر نیست .

دیگر این که جهان جدید با توجه به تجربه ی ایسم ها و مکتب های الحادی، مادی و بشری و حتی بهره وری از هر آنچه در دنیا و طبیعت وجود دارد، یعنی اشباع افراطی غرایز شهوانی و نفسانی انسان ها، به تدریج به این نکته پی برد که تنها برخورداری از طبیعت و تجمل و عافیت و مادیت های نفسانی کافی نیست؛ بلکه ویران گر نیز خواهد بود . لذا باید به خویشتن از دست رفته اش برگردد و این «با خودبیگانگی» خود را به «با خودیگانگی» و رجوع به اصل خویش تبدیل نماید و این معنا البته در پرتو دین و عرفان ممکن است .

و سرانجام این که گرایش های معنوی در جهان غرب بخصوص جوانان آن جوامع، وجود رشته های روان شناسی عرفانی، عرفان درمانی و معناگرایی، به دنبال زیستن و خوشبختی حقیقی رفتن، اخلاق گرایی و فضیلت مداری و نیز بحث از «بحران هویت» و «بحران اعتماد» و آخرالزمان بودن و در نهایت، متافیزیک محوری و تاسیس کارگاه های علم و دین و گسترش نیایش و پرستش در میان ملل و اقوام مختلف، حاکی از یک واقعیت انکارناپذیر به نام «معنویت خواهی» است که حتی دانشمندان آن دیار به تئوریزه کردن آن، التیام بین علم و دین و نیز هماهنگ سازی فیزیک و متافیزیک و ایدئولوژی گرایی و سنت گرایی پرداختند ... لذا «دین» به معنای غیب گروی و گرایش به خدا و معنویت و در نهایت عرفان، از یک منزلت ویژه ای در غرب برخوردار خواهد شد و غرب با همه ی تجارب علمی و صنعتی و ایدئولوژیک خود به دین و متافیزیک بازگشت می کند که طلیعه ی آن قابل شهود است . بشر خسته از مادیت و صنعت و تکنولوژی، تنها به سوی معنویت و سنت و ایدئولوژی در حال حرکت است و در این صورت باید عصر جدید را عصر ایمان و علم، عصر سنت و صنعت، عصر ایدئولوژی و تکنولوژی، عصر دین و اخلاق و ارزش های الهی - انسانی، عصر تکامل وجودی انسان ها و نیز عصر بازگشت به اصل از دست رفته و «روزگار وصل به اصل» نامید .

قرن بیست و یکم، قرن حاکمیت دین و مذهب و پیشرفت بشر در همه ی عرصه های مادی و معنوی است؛ چرا که غرب به افراطگرایی اش در برابر تفریط محوری اش پی برده و خواهان «اعتدال» در پرتو دین و معنویت است . این معنا را در یک مطالعه ی بین جوانان غربی و گرایش های آن ها و نیز در میان کتاب ها، مقالات و نظریات دانشمندان و اندیشمندان غرب می توان جست و جو کرد .

ماهیت عرفان و جامعه گرایی و پیشینه ی عرفان را به طور همه جانبه بررسی و تبیین کرد که بالاخره انتظار ما از عرفان چیست و ما به دنبال کدام عرفان و کدام سیاست و تعامل اجتماعی هستیم؟

اگر به تعاریف عرفان توجه شود که ما عرفان را به معنای خدامحوری و خداباوری در همه ی امور و به مقام خلافت الهی رسیدن و جامع اسماء جمال و جلال الهی شدن و عرفان قرآنی را عرفان ولایی و عرفان مثبت و برین دانستیم؛ در این صورت در عرفان ناب و جامع اسلامی، عقل و خرد، سیاست و مدیریت، جهاد و امر به معروف و نهی از منکر، درد خدا و درد خلق و بینش های الهی و گرایش های توحیدی و ارزش های دینی و انسانی با هم جای دارند و هیچ کدام جانشین دیگری نیستند؛ نه خدا جای خلق خدا را تنگ می کند و نه خلق جای خالق را می گیرد . وقتی انگیزه ها الهی و رحمانی شد و کار برای خدا و با نگرش توحیدی انجام گرفت، نماز باشد یا دعا و حج و جهاد و حکومت و سیاست ورزی و ... فرقی نخواهند داشت . این جامعیت و هم خوانی، در آیات و احادیث و آموزه های اسلامی و در کارکردهای دینی و سیره و رفتار پیشوایان اسلامی متجلی است .

خداخواهی و مسؤولیت اندیشی در برابر جامعه نه «مفهوما» و نه «مصادقا» مانعة الاجتماع نیستند و آیات 37 سوره ی نور، 118 توبه، 29 فتح، 24 انفال و نیز عملکرد پیامبر اکرم (ص) و علی (ع) و امامان معصوم (علیهم السلام) و بزرگان اهل عرفان حقیقی در گستره ی فرهنگ اسلامی، بهترین ادله و شواهد بر اثبات این معنا هستند؛ چه این که نسبت بین شریعت و طریقت و حقیقت نسبت «واحد» با مراتب و درجاتش یا وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت است و «نماز» که عالی ترین مظهر عرفان عملی اسلام ناب است، «خدا و خلق» را با هم و «فرد و جامعه» را در هم تنیده دارد . پس عرفان و سیاست، عرفان و جهاد، عرفان و جامعه و .. با هم هستند و در عرفان متعالی و مترقی اسلام ناب روابط چهارگانه ی انسان با خدا، انسان با خود، انسان با جهان و انسان با جامعه، درست، منطقی و نظام وار ترسیم و تصور شده است که علی (ع) و امام حسین (ع) از الگوهای برتر عرفان ولایی هستند، لذا برای این که بتوان قضاوتی درست و همه جانبه داشت، باید عرفان ناب شیعی را از غیر آن جدا و تفکیک کرد، آفات و آسیب های عرفان اسلامی را شناخت و از آن زدود؛ بین معنویت و سیاست و ایمان و عمل واقعی جمع کرد؛ الگوهای کامل عرفانی را از معصومین (علیهم السلام) تا اصحاب و یاران ویژه ی آن ها و عالمان و عارفان حقیقی به نسل جوان امروز معرفی کرد؛ اصل ولایت در عرفان را با همه ی مراتب و تجلیات و مصادیقش با اصول و پیش فرض ها و نگرش های بزرگان اهل معرفت، درست تبیین کرد، عرفان ناب اسلام را با حضرت امام (رض) و اندیشه های عرفانی، حکومتی، سیاسی و اجتماعی اش از نظر تئوریک و نظری و سیره ی اخلاقی - عرفانی امام از جهت عملی و عینی اش به تفسیر و تصویر کشاند تا با نشان دادن و متجلی ساختن شالوده و عصاره ی عرفان ناب اهل بیته و ولایی، دوران جدید در سیمای نورانی و سیره ی علوی او، عرفان و حماسه و حماسه های عرفانی امام و فرزندان معنوی مکتب امام به درستی تبیین و تبلیغ شوند و مدعیان عرفان و درویش و صوفی گری یا دکان داران عرفان رسوا شوند که هم خداگریز و هم خلق ستیزند . به قول خود حضرت امام (ره):

«با هستی و هستی طلبان پشت به پشتیم

با نیستی از روز ازل گام به گامیم»

در این صورت است که نگاه عرفانی به سیاست، سیاست را از سکولار شدن و تعاملات اجتماعی را از منهای خدا

گشتن نجات می دهد و ظاهر و باطن و ماده و معنا و دنیا و آخرت و شهادت و غیب و شریعت و طریقت و حقیقت و فقه و اخلاق و عرفان و کثرت و وحدت با هم جمع می شوند که در عملکرد عارفان مسلمان و حکیمان و فقیهان عارف مشرب نیز می توان این تعامل عرفان و جامعه و کار برای خدا کردن را مشاهده کرد . پس عرفان حقیقی نه تنها مانعی برای فعالیت ها و تعاملات اجتماعی نیست؛ بلکه مشوق و جهت دهنده ی آن فعالیت ها و تعاملات نیز هست .